

استراتژی شریعتی ، استراتژی مکمل (۲)

گفت و گو با تقی رحمانی ، عضو دفتر پژوهش های دکتر علی شریعتی

■ اگر قدرت، سنت و جامعه را سه رأس یک مثلث تصور کنیم، می بینیم که قبل از انقلاب در چالش قدرت و مردم، سنت نقش آلترناتیو دارد و حتی در کنار مردم قرار می گیرد و با قدرت درگیر می شود. یکی از معضلات استراتژی شریعتی در آن هنگام همین مسئله بود، چرا که شریعتی نقد سنت را در اولویت قرار می داد، چون اعتقاد داشت که اساس ساختار قدرت بر سنت استوار شده است، اما از دیدگاه بعضی جریان ها و سازمان ها ، معضل اساسی ، برخورد با قدرت بود. در شرایط فعلی، این مثلث، تغییر وضعیت داده و تا حدود زیادی قدرت و سنت انطباق پیدا کرده اند و ما دیگر شرایط زمان شریعتی را نداریم. تحولی که در زمانه ما به وجود آمده، این است که شما دیگر نیازی ندارید به مردم این موضوع را القاء کنید که این سنت، زمانی که در عرصه قدرت باز تولید می شود، چه عوارض و احياناً صدماتی را دربر دارد، زیرا مردم خود این روند را تجربه کرده اند. اکنون مردم خودشان تصمیم می گیرند و خاتمی را انتخاب می کنند. حالا یک عده می گویند که این رأی سلبی است ، ولی به معنایی می توان گفت وجه ایجابی هم در آن هست. یعنی می توان گفت مردم به این آگاهی اجتماعی رسیده اند که سنت و قدرت یک نوع تطبیق با هم پیدا کرده اند. پرسش این است که در شرایط کنونی تداوم استراتژی شریعتی در نقد سنت چگونه قابل پیگیری است؟

□ سؤال خوبی است. ما یک سنت مذهبی داریم و یک سنت اجتماعی. سنت اجتماعی ما در شکل سیاسی و اجتماعی، سنت استبدادی است. سنت سیاسی و استبدادی جامعه ما یک بخش است ، اما بنیادهایی که براساس این سنت استوار می شود ، بخش دیگری را تشکیل می دهد. به نظر می رسد اینکه امروز بخشی از مسائل نظری دموکراسی در ایران حل شده، به پیدایش اقشار جدید اجتماعی مربوط می شود. ولی نهادها هنوز سنتی اند و حتی مدیریت شرکت های مدرن ما، شالوده های سنتی دارند و پدرسالارانه و مانند یک الهه نجات، روندها را تغییر می دهند. هنوز هم مدیران تولید در جامعه ما، عناصر بسیار تعیین کننده ای هستند.

این یک وجه جامعه ماست. یک مقدار جلو آمده ایم و تا حدودی مسائل نظری ما حل شده و از طرفی، برخی اقشار اجتماعی مثل روشنفکران به وجود آمده اند، هر چند اینها هنوز نهادینه نشده اند، اما به لحاظ سیاسی ما هنوز متصلب هستیم و جریان های قدرت در جامعه ما بسته و غیر قابل



به نظر می‌رسد اینکه امروز بخشی از مسائل نظری دموکراسی در ایران حل شده، به پیدایش اقبال جدید اجتماعی مربوط می‌شود. ولی نهادها هنوز سنتی‌اند و حتی مدیریت شرکت‌های مدرن ما، شالوده‌ای سنتی دارند و پدرسالارانه و مانند یک الهه نجات، روندها را تغییر می‌دهند.

در اینجا نقد دکتري شريعتي فقط نقد مذهبي نيست، بلکه او نقد اجتماعي و سياسي و اقتصادي هم به سنت دارد.

جدی ندارد، زیرا هر کسی که به دولت به معنای عام آن وابسته است، می‌تواند سرمایه‌های اجتماعی را تحت کنترل خودش درآورد. یعنی ما سرمایه‌داران حمایت شده داریم و نه بازار آزاد. در اینجا باید به نقد دقیق شریعتی در چارچوب نقد زر و زور و تزویر توجه کنیم، چراکه ما امروز با آن خطر مواجه هستیم. بنابراین نقد سنت مذهبی همچنان باید ادامه پیدا کند، هرچند در جامعه ما برخی روشنفکران این کار را انجام نمی‌دهند. و در نقد قدرت سیاسی و اقتصادی هم جهت، این نقد باید آزادی، برابری یا عدالت باشد، تا انسان‌ها از حداقل زیست برخوردار باشند.

نکته دیگر آنکه امروز وقتی درباره مدل‌های حکومتی در ایران حرف می‌زنیم، مسئله مشروعیت حکومت از دیدگاه برخی خیلی مهم است. قبل

انعطاف است. برخی از قوانین هم به این مسائل دامن می‌زنند. از طرف دیگر با توجه به شرایط عینی، بخشی از روشنفکران دینی که از سال ۶۸ به بعد شکل گرفته‌اند به واقع سنت را نقد نمی‌کنند، بلکه صورت مسئله آن را حذف می‌نمایند. این یک معضل است. یعنی عدم توجه به نقد سنت و پذیرش کامل مدرنیته، در حالی که ما باید همچنان نقد سنت را در عرصه مفاهیم دینی ادامه دهیم، و در کنارش سنت اجتماعی و سیاسی را هم نقد کنیم.

دکتر شریعتی، نقاد قدرت دائم است. او در برابر زر و زور و تزویر، عرفان، برابری و آزادی را قرار می‌دهد. او می‌گوید آرمان‌ها دست یافتنی نیستند، بلکه نمادهایی هستند که به ما جهت می‌دهند که به کدام سو برویم. از دیدگاه شریعتی، در مصاف مثلث زر و زور و تزویر با عرفان، برابری و آزادی سپهری پدید می‌آید که انسان در آن سیلان دارد. در اینجا نقد دکتر شریعتی فقط نقد مذهبی نیست، بلکه او نقد اجتماعی و سیاسی و اقتصادی هم به سنت دارد. البته نقد اقتصادی او کمتر است. او سنت را فقط سنت مذهبی نمی‌داند، هر چند آن را زیربنای سنت‌های دیگر می‌بیند. امروز این نقادی ساده‌تر است، ولی ما در عین اینکه این نقادی را انجام می‌دهیم، باید دقت داشته باشیم که دکتر شریعتی با توجه به احاطه‌ای که به تاریخ داشته تمام اشکال قدرت متصلب را نقد کرده است. پرداختن به زر و زور و تزویر، یعنی پرداختن به اقتصاد، سیاست و فرهنگ، یعنی یک دید جامع‌نگرانه در نقد خودش داشته است. امروز اگرچه نقد سنت و نقد قدرت در کنار هم صورت می‌گیرد، در عین حال باید دقت کرد که این نقد همه سطوح سنت را دربر بگیرد. برخی از روشنفکران دینی نقد سنت را در تمام وجوه بیگیری نمی‌کنند. البته نقد کردن در تمامی وجوه به مفهوم براندازی نیست بلکه به مفهوم موشکافی کردن است.

نکته دیگر آنکه نظر دکتر شریعتی در مورد نقد قدرت، جدی است. در شرایط کنونی امکان دارد برخی در نقد قدرت سیاسی به ضرورت یک دموکراسی نخبه‌سالار لیبرال برسند، اما باید توجه نمود که این دموکراسی نخبه‌سالار لیبرال در ایران، دموکراسی حقوق بشری به وجود نمی‌آورد و چون نهادهای قدرت هنوز متصلب هستند، حقوق بشر فراموش خواهد شد. به این ترتیب، دموکراسی پارلمانی هم لوٹ خواهد شد و یک اقتصاد بازار دروغین شکل می‌گیرد. اکنون اقتصاد بازار آزاد در ایران مفهومی



از انقلاب موضوع مردمی بودن اساساً مورد توجه نبود، ولی امروز یک تفکر با عمده کردن مسئله مشروعیت حکومت، این امکان را شکل می‌دهد که سمت‌گیری حکومت فراموش شود. در مقابل، برخی ظاهراً مسئله مشروعیت حکومت را برای خود حل کرده‌اند، ولی سمت‌گیری آن‌ها به طرف یک حکومت نخبه‌سالار مدرن است که البته در آن هم حقوق بشر لحاظ نمی‌شود. اگر ما نقد قدرت را در ایران درست انجام دهیم، دچار حکومت‌هایی با بافت دوگانه یعنی لیبرال در اقتصاد و بسته در سیاست نمی‌شویم. این تفکر الان در حوزه‌های قدرت در ایران وجود دارد و به خاطر وضعیت طبقاتی که در جامعه ما وجود دارد امکان دارد حتی اگر ما به یک آزادی سیاسی برسیم، افرادی با ۱۰۰ یا ۲۰۰ میلیون در خلاء احزاب فراگیر بیایند و نماینده‌های مجلس شوند و قوانین را به نفع خودشان تغییر دهند. از آنجا که ثروت در جامعه ما به شکل نابرابر توزیع شده است، اگر احزاب به وجود نیایند و اگر حوزه‌های دموکراتیک شکل نگیرند، باندهای قدرتمندی می‌آیند و در مجلس و نهادهای قانونگذاری وارد می‌شوند و کل جریان دموکراسی در ایران را می‌بلعند. در اینجا است که باید نقد شریعتی از سنت و قدرت به صورت عمیق‌تر دنبال شود. نقد هماهنگ سنت و قدرت، در صورتی که تداوم پیدا کند، در اقتصاد و سیاست نیز اثرات عمیقی به جای می‌گذارد. همین الان که برخی بحث مشروعیت حکومت را پیش می‌کشند، در عین حال در درون یک چالش سمت‌گیری حکومت هم به سر می‌برند. برخی رندانه با طرح مسئله مشروعیت حکومت، سمت‌گیری واقعی خود را پنهان می‌کنند. در واقع آنها به دنبال حاکمیت انحصاری هستند و موضوع مردمی بودن حکومت را هم قبول ندارند و البته به آن رنگ و لعاب تئوکراسی می‌دهند. در مقابل، امکان دارد که آلت دست یک عده نخبه‌سالارهای پولدار شویم که در آن صورت، شرایط تکرار حکومت پهلوی پیش می‌آید.

اینها با سرمایه و امکاناتی که دارند می‌توانند استبداد به شکل دیگری را مطرح کنند. آنها یک رشته آزادی‌های فردی و مدنی خواهند داد، ولی باز هم آزادی سیاسی و آزادی بیان را نادیده خواهند گرفت، همان‌طور که بین سال‌های ۵۰ تا ۵۷ این اتفاق افتاد.

در یک مقطعی در دنیا، شعار حکومت دموکراتیک و سیستم شورایی و حقوق خلق مطرح بود، اما سهم کشورهای جهان سوم از این شعارها، فقط حکومت‌های توتالیتر بود. در مقابل اگر جمهوری پارلمانی و اقتصاد بازار آزاد باب شده، امکان دارد باز هم کشورهای جهان سوم فقط یک بازار آزاد

دروغین نصیبشان شود. همان‌طور که الان ۱۰۰ کشور در جهان هستند که ظاهراً لیبرال هستند، ولی نه فقط نوعی لیبرالیسم اقتصادی را پذیرفته‌اند که البته در آن هم حرف و حدیث بسیار است و به وجه سیاسی لیبرالیسم بی‌اعتنا هستند. بسیاری از کشورهای جهان سوم به این بلا دچار شده‌اند.

دکتر شریعتی در میانی، الیناسیون و از خود بیگانگی را نقد کرده‌وبه همین سبب هم، مخالف حکومت‌های به نام خلق بود - که توتالیتریسم را حاکم می‌کردند - و هم مخالف حکومت‌هایی بود که به نام لیبرالیسم، یک نوع اقتصاد حمایتی و استبداد سیاسی را حاکم می‌کردند. نقد سنت و نقد قدرت از دیدگاه شریعتی، هم به مشروعیت حکومت و هم به سمت‌گیری حکومت حساس است. در حالی که بسیاری از روشنفکران و بخشی از روشنفکران دینی ما، اکنون به سمت‌گیری حکومت حساسیت ندارند و این باعث می‌شود در جوامعی مثل ایران، حتی اگر حکومت دست‌نخبان بیفتد، آزادی را در شکل خصوصی آن پذیرا باشند، اما آزادی بیان و اندیشه را متوقف کنند، چون به نفعشان نیست. حتی اگر دقت کنید، بخشی از جریان سنتی برای باقی ماندن در عرصه قدرت، با آزادی‌های فردی - ولو به شکل منفی آن - مشکلی ندارد در حالی که مشکل جامعه ما واقعاً این نیست. اکنون یک عده این مشکل را عمده می‌کنند که به نظر می‌رسد ما در حال عبور از آن هستیم.

■ این نکته‌ای که شما در رابطه با نقد سنت به آن اشاره کردید، نیازمند آن است که شاخص‌های آن را هم مطرح کنید. یعنی آیا به معنای نقد فقه‌است؟ نقد منطقی قدیم است؟ نقد اخباریگری است؟ نقد تفکر تعلق به حاکمیت صنفی روحانیت است؟ شاخص نقد سنت در شرایط فعلی چیست؟ در رابطه با نقد قدرت نیز در حال حاضر ما نیاز به مشخص شدن و مرزبندی مفهوم قدرت داریم و اینکه شاخص‌های نقد قدرت چیست؟ و در مرحله بعد، این دو چه نوع تطبیقی باهم دارند و در کجا قدرت و سنت باهم گره خورده‌اند؟

□ در نقد سنت، دکتر شریعتی، مثل اقبال لاهوری حرکت می‌کند و اساساً در دیدگاه این دو، مبانی تفکر سنتی تقدیمی شود، نقد میانی شامل هستی‌شناسی، حتی معرفت - و نه معرفت‌شناسی - و همچنین متدولوژی. در این مورد، اقبال لاهوری خیلی فلسفی‌تر سخن می‌گوید. باید توجه کرد که وقتی نقد سنت می‌کنیم، فقه در یک منظومه نقد می‌شود. البته اگر فقه به مفهوم قوانین فردی و مدنی باشد، ما همواره فقه را لازم داریم، اما این

برخی از روشنفکران دینی نقد سنت را در تمام وجوه پیگیری نمی‌کنند البته نقد کردن در تمامی وجوه، به مفهوم براندازی نیست بلکه به مفهوم موشکافی کردن است.

اگر ما نقد قدرت را در ایران درست انجام دهیم، دچار حکومت‌هایی با بافت دوگانه یعنی لیبرال در اقتصاد و بسته در سیاست نمی‌شویم.

اصول در ارتباط با یک مبانی نظری، هستی‌شناسی، متدولوژی و معرفت معنایی شود و در ذیل آن نظریه اجتماعی، انسان‌شناسی و اخلاق مطرح می‌گردد. به دنبال این ما نیاز به یک مهندسی اندیشه داریم که در چارچوب آن به نقد مدل‌ها و سرمشق‌ها بپردازیم. هنگامی که یک مدل انسان‌شناسی، اخلاقی و حقوقی را با ترسیم چارچوب‌های آن مورد نقد قرار می‌دهیم، در آن صورت محصولات و دستاوردهای آن به طور نظام‌مند نقد می‌شود. بنابراین نقد فقه فردی و سنتی، در یک چارچوب کلان امکان‌پذیر است.

مبانی نظری که آنها را سه قسمت کردیم یعنی انسان‌شناسی، جامعه‌شناسی با نگاه به تاریخ و اخلاق و ارزش و به دنبال آن مهندسی اندیشه - در برقراری رابطه میان مبانی و موضوعات مورد مطالعه به ما این امکان را می‌دهد که در نقد سنت، ابتدا به شالوده اصل آن توجه کنیم و سپس به شاخه‌های آن که به طور مثال یکی از آنها فقه سنتی است. در این صورت، این نقد، فقط نقد فردی یا فقط نقد صرفی نیست بلکه نقد تفکر دورانی است که صنف و افراد در چارچوب آن قرار می‌گیرند. بنابراین نقد سنت، یک نقد کلان است.

شما دقت کنید به درس‌های اسلام‌شناسی شریعتی در تهران؛ در دو درس اول او، مرزی میان هستی‌شناسی و معرفت‌شناسی و متدولوژی ترسیم شده است. در نقد سنت نیز باید به رابطه هستی‌شناسی، معرفت‌شناسی و متدولوژی (روش شناخت) توجه کرد. منتها نقد سنت نباید حالت سلبی داشته باشد و نیاز به نشان دادن وجه اثباتی و راه عبور هم دارد. بر این اساس، در مرحله اثباتی نقد سنت، سپهرسازی در درجه نخست است که روشنفکران ما تا این مرحله آمده‌اند. به دنبال این مرحله، مهندسی اجتماعی مبتنی بر آن سپهر کلی ضرورت دارد. قبل از انقلاب، به خاطر اینکه روشنفکران ما مجال پرداختن دقیق به مهندسی اجتماعی را نداشتند، تنها

در حد ترسیم آن سپهر کلی حرکت کردند و به این بعد نپرداختند و کمتر به وجه اثباتی و جایگزین‌ها پرداختند. ما ضمن اینکه فقه فردی را نقد می‌کنیم، باید مدل ایجابی و جایگزین هم داشته باشیم و ضمن اینکه ارزش‌ها و اخلاقیات آنها را نقد می‌کنیم، با مهندسی اجتماعی نشان می‌دهیم که به کدام نقطه جدید باید دست یافت. این روش با نفی کردن فرق دارد و حالت داد و ستد دارد.

شما با مدرنیته هم همین‌طور باید برخورد کنید. در مبانی نظری مدرنیته، در چارچوب نقد هستی‌شناسی و متدولوژی مدرنیته، نظریه

اجتماعی‌اش را نیز نقد می‌کنید؛ جامعه‌شناسی و انسان‌شناسی‌اش و اخلاقیاتش را نیز نقد می‌کنید؛ مدل‌های اجتماعی‌اش را هم نقد می‌کنید. حال‌گاہ از مدل‌های مدرنیته استفاده می‌کنید و گاه آنها را کنار می‌گذارید. بنابراین نقد سنت، یک روند تدریجی و بلندمدت است که با نفی کردن مرزی جدی دارد.

روشنفکر دینی اگر بخواهد نقد سنت، یک پروژه ناتمام نباشد، باید بعد از نقد کلان سنت و آرایه سپهر خود، با توجه به شرایط عینی، به مدل‌های اجتماعی موقت هم بپردازد تا بحث خودش را عینی‌تر و فراگیرتر کند. مثلاً در رابطه دین و آزادی، مکانیزمش می‌تواند اولویت دادن به شورا‌های مردمی در برابر پارلمان باشد؛ یعنی در تحقق مهندسی دینی و آزادی، چون پارلمان معمولاً در دست قانون‌های قدرت و سرمایه گرفتار می‌آید، شورا می‌تواند مشارکت مردم را زیاد کند. افزایش اختیارات شوراها در کنار پارلمان، می‌تواند حاکمیت ملی و مشارکت مردم را هم تنظیم کند و به حل مشکل قومیت‌ها در ایران، یاری رساند. این مهندسی، دینی و آزادی ایده کسی است که به دموکراسی پارلمانی بورژوازی صرف اعتقاد ندارد، بلکه به یک حکومت دموکراتیک با گهره فرهنگی بومی اعتقاد دارد.

نقد سنت در حقیقت، نقد یک پارادایم فکری و سرمشق دورانی است که خود به خود، آن صنف و افرادی که در درون آن قرار می‌گیرند، مورد نقد قرار می‌گیرند. شما آثار شریعتی را بخوانید؛ به خصوص در اقبال و شریعتی این نقد کلان به چشم می‌خورد. همین روش نقد نیز در مورد قدرت به کار می‌آید. خیلی‌ها می‌گویند که دکتر شریعتی، آرمانگرا و ذهنی بوده است و این مبانی نظری را خودش طراحی کرده است. اما باید توجه کرد که در این اندیشه کلان، بحث نقد قدرت هم به صورت مشخص هست. او چرا رابطه عرفان، برابری، آزادی را مطرح می‌کند و در مقابل چرا زر و زور و تزویر را در یک رابطه تنگاتنگ ترسیم می‌کند. در حقیقت، در سپهری که آرایه می‌دهد، اجزاء را هم مهندسی می‌کند. اگر ما نقد قدرت را به این شکل بگیریم، دکتر شریعتی به عنوان کسی که معتقد است باید امری به نفع مردم اصلاح شود، نقاد هر قدرتی است. منتها این نقد قدرت در سپهر کلان شریعتی - یعنی عرفان، برابری و آزادی تجویز شده است. در این راستاست که شریعتی مبارزات مصدق را به عنوان یک مبارزه پارلمانی و آزادسازی تأیید می‌کند.

دکتر شریعتی می‌گوید وقتی با استعمار می‌جنگید، دادن هر گونه شمار

نقد هماهنگ سنت و قدرت ، در صورتی که تداوم پیدا کند ، در اقتصاد و سیاست نیز اثرات عمیقی به جای می‌گذارد .

این مهندسی ، دینی و آزادی ایده کسی است که به دمکراسی پارلمانی بورژوازی صرف اعتقاد ندارد ، بلکه به یک حکومت دمکراتیک با گهره فرهنگی بومی اعتقاد دارد .

نشده است. او به این نکته توجه داشت که مراحل تدریجی رسیدن به آن سپهر کلان را باید طی نمود.

اکنون روشنفکران دینی، در ادامه حرکت شریعتی، نقادی قدرت را باید هم در مبانی نظری کلان - مثل انسان، اجتماع، اخلاق، ارزش و ... - دنبال کنند و هم در مهندسی اجتماعی به مدل های مرحله ای توجه داشته باشند. در ابتدای انقلاب، برخی نظام شورایی را پیشنهاد دادند که عملاً یک نظام غیر قابل اجرا بود؛ هر چند ایده خوبی بود، اما نظام ترکیبی پارلمان - شورا که آیت الله طالقانی مطرح کرد، متناسب با آن مرحله بود. هر چند همین نظام پارلمانی - شورایی هم در جامعه ما به مشکل برمی خورد و ما باید اختیارات شوراها را افزایش دهیم که همه آنها مهندسی دقیق می خواهد. اینکه ذهن جامعه ما نظام شورایی را بپذیرد، نیاز به شکل گیری این سپهر در ذهنیت او دارد.

نقد سنت و نقد قدرت، در عرصه نظریات کلان خودش، وظیفه ای ندارد جز اینکه این سپهر را بسازد و عده ای را بر انگیزاند که این مدل - مدل های دموکراتیک - را به وجود بیاورند، و مردم را متقاعد کنند که این مدل ها را بپذیرند. این وظیفه آن اندیشه های کلان در عرصه تئوریک است، ولی در عرصه مهندسی، وظیفه جریان های روشنفکری است که این موج را به وجود بیاورند. مثلاً قرآن ایده تعقل می دهد و بعد این قرآن خردمعتزلی، را بیدار می کند و این خردمعتزلی یک نفر مانند فردوسی را پدید می آورد که دستمایه های اسطوره ای قبل از اسلام را بازخوانی می کند و فرهنگ جدید ایرانی و اسلامی به وجود می آورد.

بنابراین، سپهر یک تئوری کلان، در حقیقت، نیرو آزاد می کند، عزم و اراده و شور به وجود می آورد و جامعه را پذیرای تغییر می کند؛ اما در مرحله بعد، دیدگاه های مهندسی باعث می شود که آن ایده ها زمینه تحقق پیدا کنند.



طبقاتی خطا است، ولی وقتی استعمار را بیرون کردی، هر کسی شعار دشمن خارجی را عمده کرده خطا رفته است. یا در مرحله بعد هم معتقد

است که باید به سوی اومانیسم اسلامی و یا اومانیسم انسانی - اسلامی برویم که محورش بر خود مختاری انسان است. در کتاب «مدل های دموکراسی» هم می گوید به مجرد اینکه ما در این جهت حرکت کنیم، خودمختاری جمع و خودمختاری فرد افزایش پیدا می کند.

شریعتی در «بازگشت به خویشتن» سه مرحله رابه صورت استراتژیک برای رهایی بخشی مطرح می کند؛ می گوید یک کشوری که مستعمره است یا وابسته به خارج است، اول باید خود را از دست استعمار خارجی رها کند؛ در مرحله دوم باید مناسبات اجتماعی دموکراتیک را پی ریزی نماید. یعنی اقشار و صنفاها هویت پیدا کنند، و در مرحله سوم، هویت انسانی و فردی را دنبال کنیم که در این مرحله عملاً به خودمختاری فرد می رسیم. به این ترتیب، فرد و جمع باهم تعامل دارند و نه آنکه فرد در جمع دچار استحاله شود. در این روند، دولت در عرصه حمایت از اقشار گوناگون اجتماعی و سپس حمایت از فرد هم فعال می شود تا بلوغ انسانی و خودمختاری افراد عینیت پیدا کند.

البته آرمانی هم که لیبرال ها و مارکسیست ها دارند این است که یک انسان هایی به وجود بیایند که از خود بیگانه نباشند، اما مسئله مهم این است که امروز این مدل باید در چارچوب هستی شناسی و متدولوژی مهندسی شود، مهندسی شدن هم یعنی تدریجی رسیدن به آن اهداف. در سپهر شریعتی اجازه نقد مستمر وجود دارد. اما برای مثال در

دموکراسی لیبرال، نقادی قدرت تا یک مرحله ای است. همچنین، در دموکراسی سوسیالیستی هم نقادی قدرت محدود به یک یا چند مرحله است. در حالی که شریعتی نقادی قدرت را به عنوان یک آرمان دنبال می کند.

این نگاه آرمانی به نقد قدرت، یک آفت هم می تواند داشته باشد؛ امکان دارد ما را ذهنی کند و ما از مرحله بندی در تحول ساختار قدرت فرار کنیم. ولی خود دکتر شریعتی در برخوردش با وقایع تاریخی - مانند نهضت مشروطیت و نهضت ملی نفت - نشان داد که به مرحله بندی های تاریخی توجه دارد و در اتخاذ استراتژی متناسب بازمانه دچار خطا و کوری تاریخی

اکنون روشنفکران دینی، در ادامه حرکت شریعتی، نقادی قدرت را باید هم در مبانی نظری کلان - مثل انسان، اجتماع، اخلاق، ارزش و ... - دنبال کنند و هم در مهندسی اجتماعی به مدل های مرحله ای توجه داشته باشند.

دکتر شریعتی در مبانی، الیناسیون و از خود بیگانگی را نقد کرده و به همین سبب هم، مخالف حکومت های به نام خلق بود - که توتالیتاریسم را حاکم می کردند - و هم مخالف حکومت هایی بود که به نام لیبرالیسم، یک نوع اقتصادی حمایتی و استبداد سیاسی را حاکم می کردند.